



دوباره بخوانیم ...

«عدالت یکی از مسائلی است که به وسیله اسلام حیات و زندگی را از سر گرفت و ارزش فوق‌العاده یافت. اسلام به عدالت، تنها توصیه نکرد و یا تنها به اجرای آن قناعت نکرد، بلکه عمده این است که ارزش آن را بالا برد. فرد

WWW.QUDSONLINE.IR دوشنبه ۳۰ تیر ۱۴۰۴ ۲۵ محرم ۱۴۴۷ ۲۱ جولای ۲۰۲۵ ۳ سال سی و هشتم شماره ۱۰۶۹۸

جواد نوائیان رودسری | بازی با

تاریخ در ادبیات سیاسی صهیونیست‌ها جایگاهی محوری دارد. آن‌ها عادت دارند تاریخ موردنظر خودشان را به دیگر ملت‌ها دیکته کنند و همچنین عادت دارند دیگر اقوام و ملیت‌ها در برابر ادعای گزاف تاریخی آن‌ها، مطیع و رام باشند. در نگاه صهیونیست‌ها، تاریخ مدون دیگر ملل، محلی از اعراب ندارد، چون فاقد وجهات علمی است! حتی اگر اسناد متعدد و غیرقابل انکار درباره آن وجود داشته‌باشد، اما در همان حال، مو لای درز ادعا‌های تاریخی آن‌ها نمی‌رود و اصلاً مبنای مطالعات تاریخی همین اصول متعارف اعلام شده از سوی آن‌هاست.

در تفکر نژادپرستانه صهیونیست‌ها، هولوکاست با وجود همه اشکالات تاریخی و فقدان شواهد قابل اتکا و صرفاً به دلیل ادعا و طرح آن در یک دادگاه کاملاً جانبدارانه و یک‌طرفه به نام «نورنبرگ»، حقیقتی غیرقابل انکار فرض و منکر آن شایسته سخت‌ترین مجازات‌ها دانسته می‌شود، اما در باب زندگی چندهزارساله فلسطینیان در سرزمین مادری‌شان، چیزی که قابل عرضه باشد وجود ندارد و «گلدایر» (نخست‌وزیر اسبق رژیم صهیونیستی) با وقاحت تمام اعلام می‌کند «فلسطینی‌ها وجود ندارند، نه آنکه ما آن‌ها را نادیده بگیریم، آن‌ها اصلاً وجود ندارند!» صهیونیست‌هایی مانند «ناحوم سوکولوف» حتی در تدوین تاریخ تحلیلی پیدایش رژیم صهیونیستی، چنان آسمان و ریسمان به هم می‌یافند و تاریخ می‌سازند که حیرت مورخان منصف یهودی و هم‌کیشان خود را نیز بر می‌انگیزند.

صهیونیست‌ها برای عقاید افراطی و ویرانگر خود که به زحمت یک قرن قدمت دارد، پرونده‌ای چند صد ساله و حتی چند هزار ساله می‌سازند چنان‌که گویی -نعوذ بالله- انبیای بنی‌اسرائیل جملگی از صهیونیست‌های دواآتشه و طرفداران دیدگاه‌های سیاسی تئودور هرتسل بوده‌اند! در سال‌های اخیر، بازی با تاریخ به عرصه‌های دیگر ورود کرده و در مشروعیت بخشیدن به اقدامات تجاوزگرانه رژیم اشغالگر قدس علیه مردم ایران هم تسری پیدا کرده‌است.

به تازگی بنیامین نتانیاهو در یک شو تبلیغاتی مدعی شد یهودیان بابت رهایی‌شان از ستم پادشاه «بابل» به کوروش هخامنشی بدهکارند و باید به مردم ایران کمک کنند! البته او ظاهراً نخواستہ درباره سخنان چند سال قبلش در کنست (مجلس) رژیم صهیونیستی حرفی بزند، زمانی که با نقل افسانه «استر و مُردخای» و با حالتی کاملاً هیستریک، از کشتار ایرانیان در این داستان تاریخی برای پیچیدن نسخه‌ای جدید علیه مردم ما استفاده می‌کرد؛ افسانه «پوریم» که یک عید معتبر یهودی است و امروزه در سرزمین‌های اشغالی از سوی صهیونیست‌ها به‌شدت جدی گرفته می‌شود، یک روایت صد درصدضدابیرانی است که با وجود نداشتن منابع تاریخی، دستمایه تبلیغات گسترده و ایران‌ستیزی‌های افسارگسیخته، به‌ویژه در میان صهیونیست‌های افراطی می‌شود.

■ **«پوریم» به روایت متون یهود**
پیش از آنکه بخوایم درباره درستی یا نادرستی ماجرای «پوریم» سخن بگوییم، باید در پیایم براساس متون یهودی، این ماجرا چگونه رخ داده است. ماجرای پوریم در کتاب «استر» چهاردهمین کتاب عهد عتیق (که در ایران عموماً به اشتباه تورات خوانده می‌شود) آمده است. براساس این کتاب، «استر» دختری یهودی، زیبا و پتیم بود که تحت کفالت پسرعموی خود، «مُردخای» قرار داشت. «مُردخای» از مکتن چندانی برخوردار نبود. روزی «اخشوروش» (که برخی او را خشایارشا، پسر داریوش هخامنشی می‌دانند) از ملکه خود «وشتی» می‌خواهد در مجلس میگساری حضور یابد.

«وشتی» از این کار سر باز می‌زند. به پیشنهاد سران هفت خاندان بزرگ پارسی، برای آن که نافرمانی از شوهر رواج پیدا نکند «اخشوروش» همسرش را از مقام «ملکه» برکنار می‌کند و از بزرگان می‌خواهد دخترانی را از سراسر قلمرو او گرد آورده تا شاه یکی از آن‌ها را برای مقام «ملکه» برگزیند. «مُردخای» از ماجرا آگاه می‌شود و «استر» را به دربار می‌فرستد (کیفیت این کار در متون یهودی دقیقاً معلوم نیست).

در همین بین، «اخشوروش» فردی به نام «هامان» را به عنوان وزیر خود برمی‌گزیند و به او اختیارات فراوان می‌دهد.

«هامان» در ماجرای بی‌احترامی «مُردخای» خشمگین می‌شود و به «اخشوروش» پیشنهاد می‌کند تمام یهودیان را که در سراسر قلمرو وی پراکنده‌اند، قتل عام کند و «اخشوروش» می‌پذیرد. «مُردخای» پس از آگاهی از ماجرا، از «استر» می‌خواهد نزد شاه شفاعت کند و مانع قتل عام یهودیان شود.

باهوش و نکته‌سنجی از امام علی(ع) سؤال می‌کند: آیا عدالت شریفت‌ر و بالاتر است یا بخشندگی؟ مورد سؤال دو خصیصه انسانی است. بشر همواره از ستم‌گریزان بوده است و همواره احسان و نیکی دیگری را که بدون چشمداشت پاداش انجام می‌داده، مورد تحسین و ستایش

قرار داده است. پاسخ پرسش بالا خیلی آسان به نظر می‌رسد: جود و بخشندگی از عدالت بالاتر است، زیرا عدالت رعایت حقوق دیگران و تجاوز نکردن به حدود و حقوق آن‌هاست، اما جود این است که آدمی با دست خود حقوق مسلم خود را نثار غیر می‌کند، آن که عدالت می‌کند

وقتی تاریخ ایران باستان دستمایه بازی‌های مزورانه رژیم صهیونی می‌شود

ایران‌ستیزی با چاشنی «تاریخ‌بافی»



و روایت‌های بین‌النهرین به ادبیات یهودی راه یافته است. از طرف دیگر، باید توجه داشت برخی از مورخان دوران باستان مانند «یوسفوس» (۳۷-۱۰ میلادی) که ظاهراً یهودی است، نام «اخشوروش» را ترجمه یونانی «اردشیر» می‌دانند و برخی از متفکران مسیحی مانند «ابوالفرج بن هارون ملطی» اسقف کلیسای ارتدکس شرق، «اخشوروش» را «اردشیر دوم» هخامنشی معرفی کرده‌اند نه «خشایارشا».

■ **تردیدهای یک مورخ صهیونیست!**
ماجرای «پوریم» در کتاب «استر» به قدری شبیه‌آمیز و قابل تشکیک است که حتی مورخان صهیونیست نیز نتوانسته‌اند آن را به‌طور کامل تأیید کنند. «شائول شاکد» استاد تاریخ دانشگاه عبری در بیت‌المقدس، در دانشنامه «ایرانیکا» زیر عنوان «کتاب استر» می‌نویسد: «کتاب استر، کتابی کوتاه در عهد عتیق است که به زبان عبری نوشته شده و بازگوکننده حوادثی است که در زمان یکی از پادشاهان هخامنشی روی می‌دهد. این پادشاه در متن عبری، آهاس وروس (Ahašweroš) ذکر شده است که معمولاً آن را در انگلیسی «Ahasuerus» می‌خوانند و می‌نویسند. در تطبیق این نام با پادشاهان هخامنشی، «خشا‌یارشا» از مقبولیت بیشتری برخوردار است. با این حال، تاریخ تنظیم کتاب مشخص نیست، اما بیشتر دانشمندان معتقدند این کتاب سال‌ها پس از سقوط پادشاهی هخامنشی و احتمالاً در قرن دوم یا سوم پیش از میلاد، در زمان اشکانیان به رشته تحریر درآمده است. باور عمومی این است این کتاب احتمالاً میان یهودیان دیاسپورا (خارج از فلسطین)، ساکن ایران یا بابل نوشته شده باشد... با وجود این، هیچ سندی در منابع تاریخی معتبر برای اثبات حوادث یاد شده در کتاب استر وجود ندارد. به همین دلیل در مورد صحت مندرجات آن شک و

نیست، اما بیشتر دانشمندان معتقدند این کتاب سال‌ها پس از سقوط پادشاهی هخامنشی و احتمالاً در قرن دوم یا سوم پیش از میلاد، در زمان اشکانیان به رشته تحریر درآمده است. باور عمومی این است این کتاب احتمالاً میان یهودیان دیاسپورا (خارج از فلسطین)، ساکن ایران یا بابل نوشته شده باشد... با وجود این، هیچ سندی در منابع تاریخی معتبر برای اثبات حوادث یاد شده در کتاب استر وجود ندارد. به همین دلیل در مورد صحت مندرجات آن شک و

نیست، اما بیشتر دانشمندان معتقدند این کتاب سال‌ها پس از سقوط پادشاهی هخامنشی و احتمالاً در قرن دوم یا سوم پیش از میلاد، در زمان اشکانیان به رشته تحریر درآمده است. باور عمومی این است این کتاب احتمالاً میان یهودیان دیاسپورا (خارج از فلسطین)، ساکن ایران یا بابل نوشته شده باشد... با وجود این، هیچ سندی در منابع تاریخی معتبر برای اثبات حوادث یاد شده در کتاب استر وجود ندارد. به همین دلیل در مورد صحت مندرجات آن شک و

نیست، اما بیشتر دانشمندان معتقدند این کتاب سال‌ها پس از سقوط پادشاهی هخامنشی و احتمالاً در قرن دوم یا سوم پیش از میلاد، در زمان اشکانیان به رشته تحریر درآمده است. باور عمومی این است این کتاب احتمالاً میان یهودیان دیاسپورا (خارج از فلسطین)، ساکن ایران یا بابل نوشته شده باشد... با وجود این، هیچ سندی در منابع تاریخی معتبر برای اثبات حوادث یاد شده در کتاب استر وجود ندارد. به همین دلیل در مورد صحت مندرجات آن شک و

نیست، اما بیشتر دانشمندان معتقدند این کتاب سال‌ها پس از سقوط پادشاهی هخامنشی و احتمالاً در قرن دوم یا سوم پیش از میلاد، در زمان اشکانیان به رشته تحریر درآمده است. باور عمومی این است این کتاب احتمالاً میان یهودیان دیاسپورا (خارج از فلسطین)، ساکن ایران یا بابل نوشته شده باشد... با وجود این، هیچ سندی در منابع تاریخی معتبر برای اثبات حوادث یاد شده در کتاب استر وجود ندارد. به همین دلیل در مورد صحت مندرجات آن شک و

نیست، اما بیشتر دانشمندان معتقدند این کتاب سال‌ها پس از سقوط پادشاهی هخامنشی و احتمالاً در قرن دوم یا سوم پیش از میلاد، در زمان اشکانیان به رشته تحریر درآمده است. باور عمومی این است این کتاب احتمالاً میان یهودیان دیاسپورا (خارج از فلسطین)، ساکن ایران یا بابل نوشته شده باشد... با وجود این، هیچ سندی در منابع تاریخی معتبر برای اثبات حوادث یاد شده در کتاب استر وجود ندارد. به همین دلیل در مورد صحت مندرجات آن شک و



با وجود چنین تناقض‌های تاریخی آشکاری، داستان‌های جعلی صهیونیست‌ها بر موج رسانه‌ای غرب جولان می‌دهد. بسیاری از مخاطبان پست‌های فضای مجازی و تولیدات سینمایی، متوهم از احساس روشنفکرانه منبعث از القائات چنین آثاری، با آن نرد عشق می‌بازند و از چنین اباطیلی، به مثابه مقدس‌ترین حقایق تاریخی دفاع می‌کنند.

امروزه جعل تاریخ به بخشی مهم از حمله رسانه‌ای و جنگ ترکیبی دشمنان ایران تبدیل شده است؛ جنگی که فقط با آگاه کردن مردم می‌توان در آن پیروز شد.



به حقوق دیگران تجاوز نمی‌کند و یا حافظ حقوق دیگران است از تجاوز و متجاوزان؛ اما آن‌که جود می‌کند، فداکاری می‌کند و حق مسلم خود را به دیگری نقض می‌کند، پس جود بالاتر است... ولی امام علی(ع) برعکس نظر بالا جواب می‌دهد... امام علی(ع) می‌گوید عدل از جود بالاتر است».

درنگ

فرصتی که «قیام ۳۰ تیر» از استعمار گرفت

نوائیان | دکتر مصدق پس از استعفای ناگهانی در ۲۵ تیر ۱۳۳۱، عملاً نشان داد به تنهایی قادر نیست در معرکه پرچدال با دربار و نمایندگان وابسته به انگلیس دوام بیاورد. هرچند استعفای او، بدون هماهنگی با سران نهضت و حتی دوستان خودش در جبهه ملی صورت گرفت، اما آنچه در این میان به خطر افتاد و البته مصدق نخواست به آن توجهی کند، ثمره تلاش‌های مجدانه ملت برای قطع دست استعمار از ثروت‌های خدادادی مملکتشان بود. برخی مورخان معاصر مانند پرواند آبراهامیان، در آثارشان ماجرای استعفای مصدق را یک رودررویی تمام‌عیار میان وی و شاه توصیف کرده‌اند؛ اما واقعیت این است اقدام دکتر مصدق را نه یک رودررویی، بلکه باید نوعی گریز از زیر بار مسئولیت به حساب آورد. اگر پس از خانه‌نشینی او در روز ۲۵ تیر ۱۳۳۱، آیت‌الله کاشانی به میدان نمی‌آمد و دربار را با صدور فرمان جهاد و کفن پوشیدن تهدید نمی‌کرد، کار دولت دکتر مصدق عملاً تمام بود و او باید بقیه عمر خود را به عنوان سیاستمداری شکست‌خورده و منزوی سپری می‌کرد.

احمد قوام السلطنه که ۲۷ تیر ۱۳۳۱، با حمایت دربار و رأی نمایندگان وابسته، به نخست‌وزیری رسید تا تکلیف ملی شدن صنعت نفت را یکسره کند، سیاستمداری کارگشته، توانمند و صاحب نفوذ بود و کارنامه او در ماجرای مذاکرات مسکو برای خروج نیروهای شوروی از آذربایجان، شهرت فراوانی دارد. جبهه مقابل قوام، به رهبری نیاز داشت که نخست، سیاست و روش انگلیسی‌ها را درست بشناسد و دوم، بتواند در برابر خدعه‌ها و تهدیدهای قوام، از قدرت مؤثری که در اختیار دارد، به‌خوبی استفاده کند. اگر آیت‌الله کاشانی وارد میدان مبارزه با قوام نشده و نیروی عظیم ملت را با قدرت ایمان مذهبی آن‌ها به کار نگرفته‌بود، هیچ فرد دیگری نمی‌توانست در برابر قوام السلطنه ایستادگی کند و پیروز شود. او بلافاصله پس از رسیدن به نخست‌وزیری، اعلامیه شدیدالحنی با عنوان «کشتیبان را سیاسیست دیگر آمد و سیاست از دین، بعد از این، جدا خواهد بود» صادر کرد و در این اعلامیه، به تهدید مخالفان خود پرداخت و نوشت: «وای به حال کسانی که در اقدامات مصلحانه من اخلال نمایند و در راهی که در پیش دارم، مانع بتراشند یا نظم عمومی را برهم زنند. این گونه آشوبگران با شدیدترین عکس‌العمل از طرف من روبه‌رو خواهند شد و چنان که در گذشته نشان داده‌ام، بدون ملاحظه از احدی، بدون توجه به مقام و موقعیت مخالفین، کیفر اعمالشان را در کنارشان می‌گذارم.» طرح موضوع جایی دین از سیاست در اعلامیه مشهور قوام، نشان می‌دهد او نیز یگانه حریف خود را در میدان، آیت‌الله



کاشانی می‌دانست و عملاً از دیگر مخالفان و حتی دکتر مصدق، بیمی در دل نداشت. درستی این دیدگاه را، ترند دیگر قوام در تلاش وی برای توافق با آیت‌الله کاشانی و پیشنهاد چند روز بعد نخست‌وزیر برای واگذاری ۶۰٪ رانزخانه به افراد مورد وثوق آیت‌الله تقویت می‌کند. در چنین شرایطی، اگر آیت‌الله کاشانی از رهبری قیام پا پس می‌کشید، قهقرای نهضت ملی شدن صنعت نفت و شکست آن، قطعی بود. روز ۲۹ تیر ۱۳۳۱، آیت‌الله کاشانی در مصاحبه‌ای با خبرنگاران رسانه‌های داخلی و خارجی، گفت: «تاخون در شاه‌رگ من و این ملت است، زیر بار این نمی‌روم که قوام بر ماحکومت کند. مایک خوشحالی داریم که صنعت نفت ملی شده بالاتر از آن، بیداری و شهامت ملت است که از جان خود در راه وطن و استقلال مضایقه نمی‌کنند.» او با اشاره به اعلامیه شدیدالحن «قوام»، تأکید کرد: «آقای قوام لیاقت و استعداد نخست‌وزیری را ندارد. یک مشت جنایتکار، دزد و خائن می‌خواهند او را وسیله‌ای برای چپاول و غارت و برای مسلط کردن مستعمران انگلیسی قرار بدهند.» آیت‌الله کاشانی با ارسال نامه‌ای به حسین علاء، وزیر دربار، نوشت: «اگر در بازگشت دولت مصدق، تا فردا اقدام نکنید، دهانه تیز انقلاب را با جلوداری شخص خدوم متوجه دربار خواهم کرد». نتیجه این مقاومت، قیام پیروزمندان ۳۰ تیر بود؛ پرواند آبراهامیان در کتاب «ایران بین دو انقلاب» درباره شرایط آن روز تهران می‌نویسد: «اوضاع شهر [تهران] طی پنج ساعت بعدی آشفته‌بود... هنگامی که مأموران انتظامی شهر پیروفرم خود را از تن درآوردند و پنهان شدند، ۶۰۰ نفر از کسانی که در تظاهرات چهار روز پیش با داشت شده‌بودند، از زندان فرار کردند. پس از پنج ساعت تیراندازی، فرماندهان نظامی که از میزان وفاداری نیروهایشان نگران بودند، دستور دادند افراد به پادگان‌ها بازگردند و شهر را در اختیار تظاهرکنندگان قرار دهند.» نافرمانی میان نیروهای نظامی، پس از اعلامیه آیت‌الله کاشانی، خطاب به سران‌باز و افسران ارتش، بیشتر به چشم می‌آمد. او در این اعلامیه که روز ۲۹ تیر ۱۳۳۱ منتشر شد، نوشته‌بود: «امروز جنگ و جدال، بین دو صف حق و باطل است. اعمال قوام که تنها برای جاه‌طلبی و برگشت انگلیسی‌ها و استعمار است، نباید به دست شما انجام شود و شما را در مقابل خون‌ها و حق‌کشی‌ها مسئول کند. بیا باید برای رضای خدا و رسول(ص)، به روی بردارن خود سرنیزه و گلوله نکشید و بیدار باشید که این گلوله‌ها باید به روی دشمنان ملت و وطن کشیده‌شود.» به این ترتیب، رهبری آیت‌الله مصدق و حضور مردم در صحنه، در غروب ۳۰ تیر ۱۳۳۱، دوباره دکتر مصدق را به قدرت بازگرداند تا به مسیری که برای نهادهین کردن ملی شدن صنعت نفت پیش گرفته‌بود، ادامه دهد.